گفت‌وگوی «جوان» با امیرمجتبی جعفری پیرامون نقش و حضور ارتش در عملیات خیبر

بالگردهای هوانیروز در مجنون محدودیت پرواز در شب را شکستند

■ علیرضا محمدی

در جریان عملیات خیبر که محور اصلی آن در منطقه هور (طلائیه و مجنون) از سوی سپاه انجام شد، یک محور دیگر عملیات هم در پاسگاه زید بود که واحدهای ارتش در این محور وارد عمل شدند. امیرمجتبی جعفری از رزمندگان دوران دفاع مقدس که سابقه اسارت و آزادگی نیز در پرونده جهادی خود دارد، یکی از رزمندگان ارتشی حاضر در عملیات خیبر بود. در گفت‌وگویی که با این آزاده دفاع مقدس داشتیم، سعی کردیم تا علاوه بر مرور عملیات ایذایی ارتش در منطقه پاسگاه زید، به بحث پشتیبانی ارتش از یگان‌های پیاده سپاه در خیبر نیز بپردازیم. امیر جعفری معتقد است اگر رزمندگان ما می‌توانستند در پاسگاه زید موفق شوند، چه بسا این تک نیز از محورهای اصلی عملیات می‌شد و با الحاق به نیروهای تک اصلی در خیبر، یک موفقیت بزرگ نصیب جبهه ایران می‌شد.

■■■

عملیات ارتش در پاسگاه زید همزمان با تک دیگر یگان‌ها در هور بود؟

بله، ما درست در همان شبی که عملیات در منطقه هور، جزایر مجنون و طلائیه شروع شد، در پاسگاه زید وارد عمل شدیم. من آن موقع فرمانده یکی از گروهان‌های لشکر ۷۷ خراسان بودم. گروهان ما در یکی از گردان‌های لشکر ۷ ولیعصر(عج) سپاه ادغام شده بود. این نکته را هم اضافه کنم که در محور پاسگاه زید، لشکر ۷ سپاه در کنار دیگر یگان‌های ارتش حضور داشت. آن شب گردان ما نیروی پشتیبانی بود، یعنی باید منتظر می‌ماندیم تا گردان‌های خط شکن، خط دفاعی دشمن را بشکنند و سپس به عمق نفوذ کنیم. منطقه عملیاتی ما حدود ۳۰ کیلومتری از منطقه عملیاتی هور فاصله داشت. یادم است همان شبی که در انتظار ورود گردان‌مان به عملیات بودیم، منورهایی را که هواپیماهای دشمن روی جزیره مجنون می‌ریختند از آن فاصله می‌دیدیم. فاصله ما با محور هور آن قدر کم بود که نور این منورها تا حدی زمین اطراف‌مان را روشن می‌کرد.

آن شب گردان شما چه مأموریتی داشت؟

پاسگاه زید همان جایی بود که تیرماه سال قبل (۱۳۶۱) ایران عملیات رمضان را آنجا انجام داده بود. حتماً می‌دانید که یکی از عوامل عدم الفتح در رمضان، موانع عظیمی بود که دشمن در آن منطقه ایجاد کرده بود. بعثی‌ها در پاسگاه زید به شدت زمین را مسلح کرده بودند. هم در عملیات رمضان و هم در عملیات خیبر، این موانع بسیار ما را اذیت کردند. در خیبر گردان‌های خط‌شکن ما توانستند خط اول دشمن را بشکنند، اما عمق موانع دشمن در این منطقه به چیزی حدود ۳۰۰ متر می‌رسید. انبوهی از میادین مین، سیم خاردارها، کانال‌ها و بشکه‌های فوگاز و... را عراق در این منطقه به کار برده بود، بنابراین بچه‌های خط شکن ما نتوانستند بعد از شکستن خط اول، به کارشان ادامه دهند و فتح‌شان را کامل کنند. به همین دلیل عملیات در پاسگاه زید در همان مرحله اول متوقف شد. به نظر من اگر ما می‌توانستیم خط دشمن را در پاسگاه زید بشکنیم و با نیروهایی که در هور عمل کرده بودند الحاق کنیم، دیگر نمی‌شد عملیات ما را یک عملیات فریب به حساب آورد، اما چون نتوانستیم خط دشمن را بشکنیم، روی این عملیات نام ایذایی گذاشتند، یعنی عملیاتی که قرار بود بخشی از قوای دشمن را متوجه خود کند تا فشار روی بچه‌هایی که در هور عمل کرده بودند کمتر شود.

> در خیبر برای اولین بار دشمن در مقیاس وسیع از بمب شیمیایی استفاده کرد و در کنار آن به قدری آتش روی نیروهای ما می‌ریخت که هر یگانی وارد جزایر مجنون می‌شد، نهایتاً می‌توانست ۴۸ ساعت آنجا بماند و بعد از منطقه عملیات خارج و یگان دیگری جایگزین می‌شد، بنابراین نیاز بود تا نیروهای پشتیبان به منطقه اعزام شوند

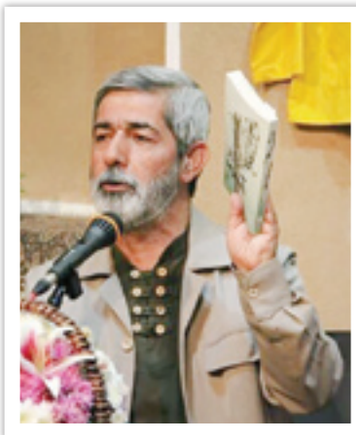

استعداد ما در محور پاسگاه زید به اندازه‌ای بود که می‌توانستیم آنجا دست به حرکتی عمیق بزنیم؟

معمولاً تعداد نیروهای حمله کننده باید سه برابر نیروهای پدافندی باشد. در پاسگاه زید نهایتاً تعداد نیروهای ما برابر با نیروهای دشمن می‌شد. از طرف دیگر آنها از حیث تسلیحات و مهمات برتری‌های زیادی نسبت به ما داشتند، بنابراین از حیث استعداد نیروها نمی‌توانیم بگوییم که می‌شد آنجا کاری اساسی انجام داد یا نه!

با توجه به توقف عملیات در پاسگاه زید، گردان شما نتوانست وارد عمل شود؟

نه، ما نتوانستیم آنجا عمل کنیم، یعنی ادامه عملیات منتفی شد و اصلاً نوبت به ورود گردان ما نرسید، اما یکی از گروهان‌های ما به فرماندهی شهید حمیدرضا امیری به همراه تعداد زیادی از سربازهایش در همان شب اول عملیات و در مصاف با دشمن به شهادت رسیدند. عراق زمین پاسگاه زید را به شکل بسیار افراطی مسلح کرده بود. آن قدر میدان مین و سیم خاردار گذاشته بودند که حتی خودشان هم نمی‌توانستند بدون ایجاد معبر از آن همه موانع عبور کنند! در شب عملیات، تعدادی از سربازها مجبور شده بودند زیر سیم خاردارها بروند و با پوتین‌های‌شان این سیم‌ها را نیم متری از زمین بلند کنند تا همرزمان‌شان از زیر سیم خاردارها عبور کنند. با همین جانفشانی‌ها بود که آن شب خط اول دشمن شکست، اما عرض کردم با وجود عمق موانع دشمن این فتح کامل نشد و به ناچار عملیات متوقف شد.

بعد از توقف عملیات چه اتفاقی افتاد؟

بعد از اینکه عملیات در پاسگاه زید متوقف شد، تمام یگان‌های حاضر در آنجا که توان ادامه عملیات داشتند به کمک دیگر رزمنده‌ها در محور اصلی خیبر که مجنون و طلائیه بود، رفتند. حتی از محورهای شمالی‌تر مثل عین‌خوش هم نیروی پشتیبانی به هور رفت. چون از شب سوم یا چهارم عملیات خیبر، دشمن برای اولین بار در مقیاس وسیع از بمب شیمیایی استفاده کرد و در کنار آن به قدری آتش روی نیروهای ما می‌ریخت که هر یگانی وارد جزایر مجنون می‌شد، نهایتاً می‌توانست ۴۸ ساعت آنجا بماند و بعد از منطقه عملیات خارج و یگان دیگری جایگزین می‌شد، بنابراین نیاز بود تا نیروهای پشتیبان به منطقه اعزام شوند. سپاه و ارتش آنجا هر چه در توان داشتند به کار بردند تا پس از حدود ۴۰ روز گلوله‌باران و پاتک‌های سنگین دشمن، نهایتاً جزایر مجنون حفظ شدند و خط دفاعی ما آنجا شکل گرفت.

> در خیبر گردان‌های خط شکن ما توانستند خط اول دشمن را در پاسگاه زید بشکنند، اما عمق موانع دشمن در این منطقه به حدود ۳۰۰ متر می‌رسید. انبوهی از میادین مین، سیم خاردارها، کانال‌ها و بشکه‌های فوگاز و... را عراق در این منطقه به کار برده بود، بنابراین بچه‌های خط شکن ما نتوانستند فتح شان را کامل کنند

پشتیبانی ارتش از لشکرهای سپاه در محور هور چطور بود؟

این پشتیبانی‌ها جنبه‌های مختلفی داشت، اما یک مورد از پشتیبانی ارتش از سپاه در عملیات خیبر که بسیار چشمگیر بود، مربوط به هوانیروز می‌شد. در عملیات خیبر به دلیل عمق منطقه عملیاتی که چندین کیلومتر بود، برد توپخانه‌های ما نمی‌توانست پشتیبانی لازم را از نیروهای حاضر در جزایر مجنون به عمل آورد. به همین دلیل بالگردهای هوانیروز به منطقه عملیاتی می‌رفتند و با گلوله باران و موشک باران دشمن به رزمنده‌های خودی کمک می‌کردند. از طرف دیگر این بالگردها نیرو و مهمات لازم را به جزایر می‌رساندند. عملکرد هوانیروز در خیبر را باید با عملکرد مخلصانه بسیجی‌ها در این عملیات مقایسه کرد. بچه‌های هوانیروز برای اولین بار در عملیات خیبر محدودیت پرواز در شب را شکستند و حتی در شب‌ها هم به عملیات هلی برن یا انتقال نیرو و مهمات مبادرت می‌کردند. با همین پشتیبانی‌ها بود که موج‌های پی در پی پاتک دشمن شکست و بعد هم که پل خیبری ۱۴ کیلومتری از خشکی خودی تا مجنون کشیده شد و با استفاده از این پل، خودروهای سبک توانستند به جزیر عبور و مرور داشته باشند.

گویا بخشی از عملیات پدافندی از جزایر مجنون برعهده ارتش بود؟

بله همین طور است. بعد از اینکه عملیات خیبر به اتمام رسید و خطوط ما تثبیت شدند، نیاز بود تا مناطق فتح شده پدافند و محافظت شوند. بخش زیادی از پدافند جزایر مجنون در اختیار ارتش گذاشته شد و ما تا آخر جنگ تقریباً در یک خطوط ثابتی پدافند می‌کردیم. من هم سال ۶۳ به مدت سه ماه در خط پدافندی جزیره مجنون جنوبی بودم. این را هم اضافه کنم که اسفند ۶۳ وقتی عملیات بدر انجام گرفت، این عملیات به لحاظ فتح زمینی تغییر چندانی در منطقه پدید نیاورد و می‌توان گفت که خطوط پدافندی ما در مجنون تا انتهای جنگ با کمترین تغییر باقی ماند.

شرایط خط پدافندی جزیره مجنون جنوبی چطور بود؟

شاید خیلی از مردم ندانند که عراق بعد از شکست در مجنون آمد و دیواره سمت خودش در جزیره مجنون جنوبی را شکست و آب را به این جزیره انداخت. در واقع ما خشکی در جزیر مجنون جنوبی نداشتیم. تنها سه جاده آنجا وجود داشت که یکی از آنها به جزیره مجنون شمالی و یکی هم به سمت عراق می‌رفت. خط پدافندی که من آنجا حضور داشتم روی همین جاده بود. انتهای این جاده و نزدیک به خط عراق، فاصله سنگرهای ما با دشمن چیزی حدود ۳۵ متر بود! این فاصله برای دو طرف دیگر بسیار کم است. یا شاید می‌توان گفت خط پدافندی آنجا عجیب و وحشتناک بود. ما در مجنون جنوبی چنین وضعیتی داشتیم. آنجا بسیار پیش می‌آمد که دو طرف از هم تلفات می‌گرفتند و این فاصله کم خطوط به فشردگی در گیری‌ها دامن می‌زد.

خاطره

ایثار فرمانده گردان حبیب بن مظاهر در عملیات والفجر ۴

احساس کردم تمام بدنم آبکش شده!

متنی که پیش‌رو دارید، برگرفته از کتاب «کوهستان آتش»، نوشته گلعلی بابایی است. در جریان عملیات والفجر ۴، عمران (عبدالله) پستی، فرمانده گردان حبیب بن مظاهر به سختی مجروح می‌شود. علت مجروحیت او جلو نیامدن گردان سلمان فارسی در محور سمت چپ گردان حبیب و نرسیدن نیروهای گردان حضرت ابوالفضل (ع) لشکر ۳۱ عاشورا در سمت راست این گردان و همچنین مقاومت سرسختانه نیروهای دشمن در یکی از سنگرهای آتشبار دوشکا بود. در آن لحظات فرمانده گردان حبیب، عمران پستی مصمم می‌شود سنگر تیربار دشمن را شخصاً منهدم کند. در کتاب کوهستان آتش، واقعه رو به رو شدن با سنگر تیربار دشمن از زبان خود شهید عمران (عبدالله) پستی شرح داده شده است.

■ **تیربار لعنتی**

آن تیربار لعنتی دشمن بدجوری داشت از بچه‌های گردان ما تلفات می‌گرفت. به چند نفر از بچه‌هایی که اطرافم بودند، گفتم بروید آتش آن تیربار را خاموش کنید. آنها هم رفتند و با آر پی جی به سمت سنگر تیربار شلیک کردند، اما نتوانستند آن را از کار بیندازند.

بعثی‌ها متقابلاً به سمت آن بچه‌ها شلیک کردند که بر اثر همین اجرای آتش، چند نفر از آنها شهید یا مجروح شدند. مجدداً به چند نفر دیگر گفتم بروید. آنها هم بدون هیچ درنگی رفتند اما آتش سنگین کالیبر دشمن از همان ابتدا آنها را زمین گیر کرد.

احساس کردم این مأموریت، مأموریت سنگینی است و اجرای آن، کار بچه‌ها نیست. شخصاً معتقدم یک فرمانده باید در چنین موقعیت‌هایی خودش دست به کار شود. این شد که تصمیم خودم را گرفتم. بیسیم و دیگر وسایل انفرادی‌ام را تحویل بچه‌های همراهم دادم و گفتم «خودم می‌روم.» اگر نمی‌رفتم، چه بسا کل عملیات گردان ما را همان یک موضع تیربار دشمن فلج می‌کرد.

چند نفری آمدند تا مانع از عزیمت من بشوند. گفتند «برادر عبدالله! اجازه بده ما خودمان می‌رویم و این تیربار را خاموش می‌کنیم.» گفتم: «نه، شما همین‌جا بمانید.» بعد همراه دو نفر از بچه‌های ادوات خمپاره ۶۰ گردان که اسلحه هم نداشتند، آماده شدیم تا به سمت آن سنگر تیربار برویم.

> یک لحظه احساس کردم تمام بدنم آبکش شده، توی آن وانفسا و در حالت هوشیاری و بی‌هوشی، شنیدم که یکی فریاد زد «ای‌وای برادر عبدالله شهید شد!» خود من هم احساس کردم دارم شهید می‌شوم، اما خیلی زود فهمیدم که از این خبرها نیست. در همان لحظات بچه‌ها آمدند تا من را از آن معرکه نجات بدهند که بعثی‌های داخل آن سنگر تیربار، دوباره به سمت ما تیراندازی کردند...

■ **مجروحیت شدید**

اسلحه خود را به یکی از آن دو نفر دادم و یک اسلحه دیگر هم تهیه کردم و به آن دیگری دادم. بعد از آن با یک قبضه آر پی جی به سمت پشت سنگر تیربار راه افتادیم. تا حوالی دو، سه متری آن سنگر، با احتیاط پیش رفتیم. از همان‌جا شروع کردیم به پرتاب نارنجک دستی. هفت، هشت تا نارنجک انداختیم. متقابلاً بعثی‌های درون سنگر هم به سمت ما نارنجک انداختند. دو تا نارنجک اول را طوری رد کردیم، اما سومین نارنجک، همراه با یک موشک آر پی جی بغل ما منفجر شد.

یک لحظه احساس کردم تمام بدنم آبکش شده، توی آن وانفسا و در حالت هوشیاری و بی‌هوشی، شنیدم که یکی فریاد زد «ای وای برادر عبدالله شهید شد!» خود من هم احساس کردم دارم شهید می‌شوم، اما خیلی زود فهمیدم که نخیر! از این خبرها نیست. در همان لحظات بچه‌ها آمدند تا من را از آن معرکه نجات بدهند که بعثی‌های داخل آن سنگر تیربار دوباره به سمت ما تیراندازی کردند. بر اثر این تیراندازی، یکی از بچه‌های مجروح، شهید شد. بعد هم بقیه نفرات، من را کشان کشان بردند و در پناه یک تخته سنگ بزرگی قرار دادند تا امدادگرها بیایند و زخم‌هایم را پانسمان کنند.

تعداد تیرها و ترکش‌ها آن‌قدر زیاد بود که یکی از آنها دست و کتفم را شکست. علاوه بر این پاها، گردن و سر من هم به‌شدت مجروح شده بودند.

■ **حالا چه کنیم؟**

بیسیم‌چی‌ها و پیک‌ها آمدند و گفتند: «حالا چه کار کنیم؟» گفتم: «همگی شما باید از همین لحظه در اختیار معاون‌های گردان باشید تا وقتی که این عملیات تمام بشود.»

سیدمجتبی گنجی، فرمانده گروهان یکم گردان حبیب نیز منظری دیگر بر آن واقعه گشوده است: در یک لحظه دیدم چند تیر به کتف و ترقوه عبدالله خورده و او را نقش بر زمین کرده است. سریع با بیسیم‌چی‌ام رفتم سر وقت او. دیدم از نیم‌تنه بالایی بدن عبدالله، خون زیادی فوران می‌زند. خواستم کمکش کنم، گفت: «سید، مرا رها کن و برو گروهانت را ببر بالا.» این کلمات را هم با تحکم گفت و هم با التماس. تا خواستم توضیح بدهم، گفت: «مگر من فرمانده شما نیستم؟ رهایم کنید و بروید جلو.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۸۴

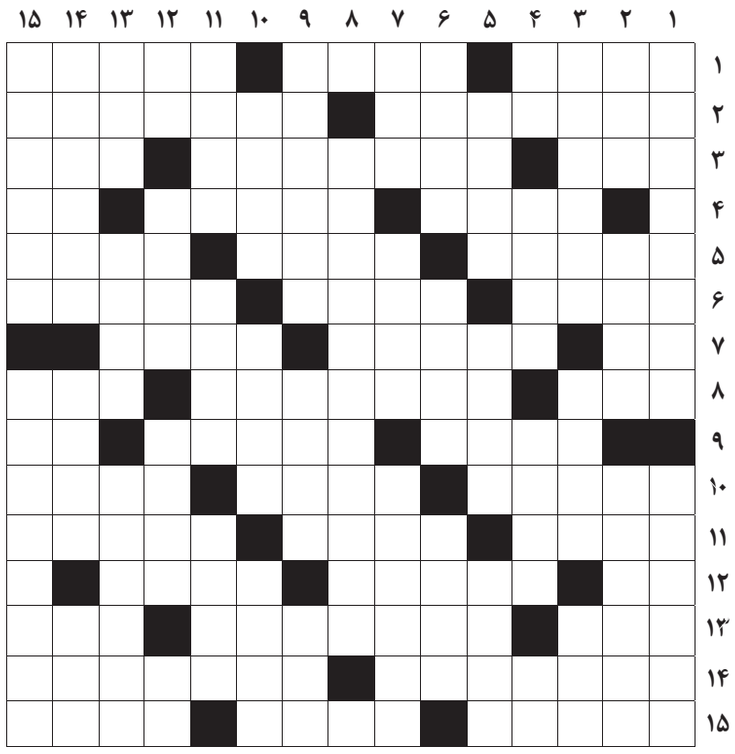

از راست به چپ

■ ۱- بالین - کُشتی ژاپنی - تنظیم موتور با دستگاه ■ ۲- بازگشت بیمار به حال عادی - علم تشریح ■ ۳- یک حرف و سه حرف - پایتخت ونزوئلا - کمانگیر افسانه‌ای ■ ۴- وقت تلف کردن؛ فریاد شادی - ابزار - از اقمار مشتری ■ ۵- هدیه چهره‌گشایی - هریسه - تکیه کردن ■ ۶- نژاد ما - نبرد تنبهتن - ناصری قدیم ■ ۷- تصدیق ایتالیایی - غذای مجردی - پایتخت معنوی ایران ■ ۸- تبت... ابی‌لهب - تمدد اعصاب - زعفران ■ ۹- کیسه پول - گرامی داشتن - علامت پیروزی ■ ۱۰- تنها رود قابل کشتیرانی ایران - خوراک ضبط صوت - شهریار افسانه‌ای ■ ۱۱- صبر زرد - زمین بدون کشت - حیوان افسانهای با زهر کشنده ■ ۱۲- واحد تنیس - شهر مقدس برهماییان - از جنگنده‌های ساخت ایران ■ ۱۳- قاصد - آهنگساز بنام و موسیقیدان کلاسیک اتریشی - خمیازه ■ ۱۴- داروی فراموشی - فیلسوف چین باستان (۵۵۱ قبل از میلاد) همدوره سلسله هخامنشی در ایران ■ ۱۵- طاغوت عصر حضرت ابراهیم - واحدی برای خون - جزیره‌ای در خلیج فارس

از بالا به پایین

■ ۱- کاغذبازی اداری - از نژادهای اسب در شمال ایران ■ ۲- جاسوسخانه امریکا - سیاهرگ - بهبود زخم ■ ۳- از ولایتهایی که خداوند بر انسان دارد - کمان چهره - مات ■ ۴- علامت مفعول - دریاچهای در سوییس - چهارپایان - ضمیر غایب ■ ۵- وکیلان - پایتخت کشور نائورو - رونق و نشان ■ ۶- خانه با عرصه مشجر - ابریشم سفید - ایمان قلبی ■ ۷- هوش - صدای سر کشیدن مایعات - گل خودشیفتگی ■ ۸- داستانی از چارلز دیکنز ■ ۹- آویزه لباس نظامیان - کشاورز - قرص روانگردان ■ ۱۰- نامن نشده - نویسنده - نخستین شهید ارتش پس از انقلاب اسلامی ■ ۱۱- پیروی کردن - صلح - نداده‌نده غیبی ■ ۱۲- پوستین - شهر دادگاه بین‌المللی - از ابزار بنایی - چاشنی ساندویچ ■ ۱۳- دستگاهی در موسیقی ایرانی - انبوه خلق - نام فعلی وزارت مالیه ■ ۱۴- شیطان بزرگ - مقابل آستر - مهمانی ■ ۱۵- استقبال - شیوه‌ها و فنون سیاسی برای ارتباط با کشورهای دیگر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵		۸			۷		۲	
							۶	۷
		۶		۸	۴			
۹						۳		
			۱			۵		۴
۸	۳					۲		
	۲						۴	۱
			۶	۳				
	۵			۲				

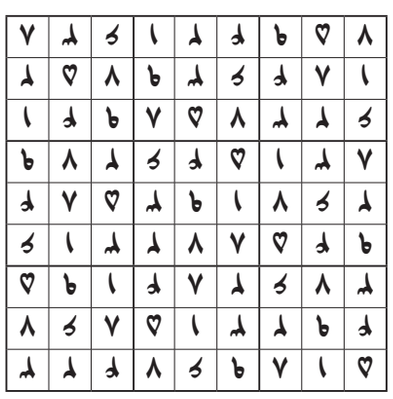

جدول کلمات متقاطع
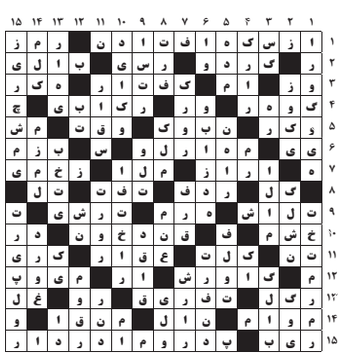
پاسخ جدول شماره ۶۹۸۳